

## جامعه بدون زندان

نسرین پرواز

در تابستان سال ۲۰۰۲ سخنرانی هایی در تورونتو و مونترال کانادا و لندن و سوید داشتم که بر مبنای این نوشته بودند

تجسم کنید در یک غروب به اوین رفته اید و در وسط بند متروکه ۲۰۹ ایستاده اید. تا با غرق شدن در سکوت حاکم بر بند بتوانید صدای تنهایی دور زندان در سلولها را که مثل صدای چرخیدن حیوانات در قفسهایشان می ماند، احساس کنید. آنگاه صدای وز وز بی صدایی را، فریاد سکوت را می توانید در بغض شب بشنوید. صدای دیگر که باید سرتاپا گوش شوید تا بشنوید پژواک پرواز سوسکها در کانالی است که هواکش می نامندش. سوسکهایی که به صف شده اند تا بر فراز سلولهای ۲۰۹ بچرخند و ته مانده غذای زندانیان را بچسبند. صدای محو دیگر صدای پای طالقانی است، زندانبانی که با تسبیحی که در دست می چرخاند و با مقنعه و روپوش بلندش همچون سوسکی به قامت انسان، سلولها را چک می کند تا مطمئن شود که زندانی ای برای فرار از شکنجه خود را بر دار نکشیده است. اگر بیشتر گوش دهید ضربه های منقطعی را خواهید شنید که به مورش معروف است و دو یا چند زندانی بوسیله آن دارند خبر ردوبدل می کنند.

زندان، یعنی فضایی که سعی کردم در ذهن شما تصویرش کنم، ۸ سال جای من بوده است و قرنهایست جای انسانهای بی شمار است. چه باید کرد تا زندانی برای کسی نباشد. برای رسیدن به جواب همین سوال ظاهر ساده است که می خواهم در مورد زندان، چرایی بودنش و اینکه چه ضرورتی بودنش را تعریف می کند بنویسم. می خواهم با هم نگاهی به زندان، یکی از وجوه مشترک جوامع طبقاتی بیاندازیم. می خواهم شما را به قرون گذشته ببرم تا ببینیم که در کشورهایی مثل اروپا که امروز نوعی از آزادی نظر و بیان وجود دارد در گذشته مثل الان ایران انسانها را بخاطر نظراتشان زندانی و شکنجه و اعدام می کردند. با هم تاریخ را ورق می زنیم تا ببینیم چه باید بکنیم که در آینده ایران زندانی نماند که در خود زندانبانی را جای دهد، و زندانبانی بیابد.

### هدف از ایجاد زندان چیست؟

جامعه طبقاتی به پشتوانه یک قدرت سیاسی اجتماعی سرپا ایستاده است. این قدرت تنها شامل ارتش، ساواک، ساوا، خدا و مذهب، قانون، مطبوعات، رسم و سنن کهنه نیست، بلکه زندانها نقش مهمی در آن بازی می کنند. زندان آن تونل تاریک در هرم جامعه طبقاتی است که به پشتوانه اش قانون می تواند دوام داشته باشد. همان تونلی که هر آنکس را که به نفع نظام نیست می بلعد.

نتیجه طبیعی سیستم طبقاتی عوارض ویرانگر آن بر زندگی مردم است و فقر و فلاکت، تبعیض، ستم و نابرابری اولین محصولات آن هستند. نتیجه این فقر و فلاکت و تبعیض و نابرابریها از یکسو در غلطیدن به فحشا، قتل و اعتیاد است و از سوی دیگر اعتراضات مردم به این شرایط. جواب دولت به هر دوی این نتیجه ها طبقاتی است. دولت باید منافع طبقه حاکم را حفظ کند و این کار تنها با پشتوانه زندان در کنار بقیه ابزارها امکان پذیر است.

دولت ها به نسبت دورانیهای تاریخی مختلف، به نسبت وضعیت اقتصادی و مشخصات سیاسی تاریخی جوامع زیر سلطه شان، استفاده شان از زندان متفاوت است. آنجا که حکومت همراه استبداد است همه راهی زندان می شوند. آنجا که شکل دیکتاتوری متفاوت است اشکال به ظاهر کمتر خشن سرکوب و یا اشکال غیر عریان آن مورد استفاده قرار می گیرد. در غرب که استبداد سیاسی یک شرط نگهداری نظم جامعه نیست و ضرورت ندارد، قانون و دادگاه و مطبوعات و خرافه دمکراسی، به علاوه سطحی از رفاه، تعادل و بالانس را ایجاد کرده که در آن مردم و جامعه قابل کنترل اند. ولی در همین جوامع هم وقتی سرمایه مورد حمله کارگران قرار می گیرد، برای حفظ منافع سرمایه داران پلیس و سگشان را به خیابان می آورند که نظم مورد دلخواهشان را بوجود بیاورند.

در جوامعی مثل ایران که تولید سرمایه داری بر نیروی کار ارزان و گاهی مجانی متکی است و از رفاه خبری نیست، سرکوب خشن و استبداد سیاسی لازم است تا سرمایه داری بتواند مردم به فقر کشانده شده را تحت کنترل نگه دارد. در چنان جامعه ای که خود مثل زندان است، زندانهای کوچک شامل حال هر عنصری می شود که از نظر حاکمین برای حفظ نظام نامناسب تشخیص داده می شوند. از اینرو معتاد، تن فروش، دزد، قاتل و معترض سیاسی، متخلفین از اسلام و قوانینش و حتی آنهایی که کار کرده اند و دستمزد پرداخت نشده شان را می خواهند، همه باید به زندان بروند.

همانطور که تاریخ نشان می دهد، زندان پشتوانه قانون حاکمان است. زندان کلا وسیله ای برای به تسلیم کشیدن مردم بوده و هنوز هم هست.

یکی از اهداف زندانی کردن فرد، جدا کردن او از جامعه است. جدا کردن فرد از جامعه به غیر از ترساندن جامعه، برای تضمین تاثیر عملیاتی است که قرار است روی فرد انجام شود. در این جدایی از جامعه و تنهایی قرار است زندانی را بازسازی کنند، یعنی او را تبدیل به فردی بی خطر برای قدرت حاکم کنند. اگر هم تغییر نکرد و بی خطر نشد او را بکشند تا از شر او راحت شوند.

## استفاده تاریخی از زندان

تاریخ نشان می دهد که زندان (زندان عادی) لمپن تولید می کند. زندان زمینه تشکل و همبستگی لمپن ها را فراهم می کند. حاکمان نیز از این لمپنها برای تثبیت قدرتشان استفاده می کنند. رژیمها از این لمپنها برای خبرچینی، جاسوسی و سرکوب حرکتهای انقلابی استفاده می کنند. در دوران انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه از این لمپنها برای نفوذ در جریانات سیاسی و اتحادیه ها و سازمانهای کارگری استفاده شد. برای سرکوب شورشهای مردمی و اعتصابات کارگری از آنها استفاده شد. در واقع در انقلاب فرانسه از تشکل لمپنها بعنوان تشکلی در کنار پلیس استفاده شد. پلیس و زندان در تولید لمپنها و استفاده از آنان دست به دست هم می دهند. این لمپنها نتیجه سیستم اند که به وسیله و بخشی از سیستم تبدیل می شوند. زندان، لمپنها و پلیس همدیگر را حمایت می کنند. لمپنها هم کمک پلیس هستند و هم موضوع شکار پلیس. به این ترتیب که پلیس هر از چند گاهی تعدادی از آنها را دستگیر کرده و بزندان بر می گرداند.

یکی دیگر از استفاده های تاریخی از زندان، بیگاری از زندانیان است. شاید این پدیده را بهتر از هر جا بشود در آمریکا دید. صنایعی که از کار زندانیان استفاده می کنند در آمریکا رو به رشد هستند. کارگران زندانی دستمزدشان ۲۲ سنت در ساعت است و در مقایسه با فرستادن سرمایه به کشورهای فقیر، صرفه بیشتری دارد چون هزینه صادرات، واردات پول و مواد و کالا را ندارند. در استفاده از نیروی کار زندانیان، کارفرما مشکل سلامتی کار و کارگر را ندارد. موادی که کارگر زندانی با آن کار می کند خطرناک هستند و می بایست با وسایل ایمنی با آن کار کنند که البته وسایل ایمنی در اختیار کارگر زندانی قرار نمی گیرد. برای مثال زندانیان زندان کالیفرنیا در کارگاههایی کار می کنند که نوعی ابر مخصوص استفاده در میل را برش می دهند که در برش آن زراتی در هوا پخش می شود که برای ریه انسان بسیار خطرناک است. از آنسهای دولتی، مدارس، بیمارستانها و کتابخانه ها در کالیفرنیا قانونا مجبورند که مبلمان مورد نیازشان را از این تولید کننده که از نیروی کار زندانیان استفاده می کند، بخرند. سرمایه گذاری در این رشته تولید بیلیونها دلار است که با تغذیه از کارگر زندانی هر لحظه بیشتر می شود. قوانین کاری مثل سلامت محیط کار، قانون بیمه درمانی یا بیگاری و بقیه قوانین کار شامل کارگران این رشته تولیدی نمی شود. این کارگران حتی حق تشکل نیز ندارند. حدود ۵۲۳ هزار نفر در زندانهای آمریکا در حال بیگاری هستند.

روند تغییر سیستم زندان در دورانهای مختلف جامعه بشری استفاده سیستماتیک از زندان به دوران برده داری بر می گردد. نظام برده داری مثل همه نظامهای طبقاتی به ازار سرکوب و مجازات و تنبیه نیاز داشت که سلطه طبقه حاکم یعنی برده داران را حفظ کند. برده هایی که کوچکترین نافرمانی ای میکردند در زندان قرار داده می شدند تا بعد مورد مجازات قرار بگیرند. در آن زمان زندان، مجازات و شکنجه تعریف نمی شد. تعریف شکنجه در آن زمان این بود که باید تولید درد کند و به نظر حاکمان آن دوره زندان تولید درد نمی کرد. زندان مکانی بود برای نگهداری متخلف تا بعد او را به سزای عملش برسانند یعنی او را اعدام کنند و یا زیر شکنجه بکشند. از اینرو برای بررسی تاریخ زندان باید تاریخ شکنجه و اعدام را مرور کنیم. چرا که در دوره ای از تاریخ بشری زندان جایگزین بعضی شکنجه ها و یا جایگزین اعدام بخاطر جرمهای کوچک شد. تکامل نگاه بشر به شکنجه و دیدن زندان بعنوان شکنجه باعث شد که در دوره ای از تاریخ بشری در کشورهای اروپایی و آمریکا و روسیه، زندان جایگزین اشکال دیگر شکنجه شود.

برای قرنها زندان جای مردم فقیر بود که بیگاری می کردند و یا برای مجازات کسانی که مرتکب جرمهای کوچک شده بودند. مثلا در انگلیس برای قرنها دولتها دستمزد کارگران را تعیین می کردند. کارفرمایی که دستمزد بیشتری از آنچه که مقرر بود به کارگر می داد به ۱۰ روز زندان محکوم می شد. کارگری هم که دستمزد بیشتری از آنچه که مقرر بود می گرفت به ۲۱ روز زندان محکوم می شد. قانون سال ۱۳۶۰ میلادی شکنجه جسمی یعنی تحمل شلاق را نیز به مجازات کارگری که بیشتر از دستمزد قانونی طلب می کرد، افزود.

طی قرون ۱۶ و ۱۷ در انگلیس زن و مرد، بچه و بزرگ، بدهکار و قاتل همه در یک مکان زندانی می شدند تا تکلیفشان روشن شود. شرایط زندان آنقدر بد بوده که خیلی از زندانیان قبل از تعیین حکم بوسیله نوعی تیفوس معروف به تب زندان می مردند. طی این قرون، شکنجه قانون شکنان در ملا عام صورت می گرفت که هم فرد را بی آبرو کند و هم مردم را بترسانند. قانون شکن را در حالی به خیابان می آوردند که پلاکاردی به سینه و یا سر و یا به پشت داشت و محکومیتش روی آن نوشته شده بود. در هر چهارراه و

یا کلیسا توقف می کردند و حکم او را می خواندند و متهم می بایست به گناهش اقرار کند. متهم با پاهایی لخت در حالیکه فانوسی در دست داشت باید زانو می زد و به جنابیتی که مرتکب شده بود اقرار می کرد. متهم می بایست در پای چوبه دار نیز دوباره به محکومیت خود اعتراف کند. متهم را با اعدام نمی کشتند. ابتدا او را شکنجه می کردند و در واقع متهم در حین شکنجه می مرد. زبان متهمی را که در وجود خدا شک کرده بود سوراخ می کردند. دست راست قاتل را قطع می کردند. متهمان اخلاقی را می سوزاندند. بخاطر استفاده از این روشهای شکنجه، برخی از تاریخ نگاران آن صحنه های شکنجه محکومان به اعدام را تاتر جهنم می نامند. متهم گریه می کند و سعی می کند که خود را از آن جهنم خلاص کند. توجیه مذهبی آن همه شکنجه قبل از مرگ این بود که درد مثل توبه است و باعث می شود که متهم در دنیای دیگر کمتر مورد غضب خدا قرار گیرد

هدف این نمایش های جهنمی ترساندن مردم بوسیله خالی کردن عصبانیت قدرت بر سر متهم بود. مردم می بایست با چشمان خودشان می دیدند تا می ترسیدند و به این وسیله یعنی با شاهد بودن شکنجه در آن شرکت می کردند. مردم هم حق خودشان می دانستند که ببینند چه کسی دارد شکنجه و اعدام می شود. بار اولی که گیوتین استفاده شد مردم اعتراض داشتند که نمی توانستند متهم را ببینند و "شعار دادند" چوبه دارمان را به ما پس بدین

در همین شرایط، یکی از راههای پاکسازی جامعه از "مجرمین" تبعید آنها به کشورهای تحت سلطه بود. آمریکا تا قبل از جنگ استقلال یعنی ۱۷۷۶، مثل استرالیا و برخی دیگر مستعمرات، مکانهایی بودند که انگلیس مجرمین را تبعید می کرد. با پایان قرن ۱۸ تبعید هم دیگر امکان پذیر نبود و می بایست راههای دیگری پیدا می کردند. مخالفتهای زیادی با حکم اعدام برای جرائم کوچک می شد. از اینرو زندان به همراه کار با اعمال شاقه مطرح شد. در دوران بین ۱۷۷۶ تا ۱۸۵۷ آنها را که محکوم به کار با اعمال شاقه می شدند به کشتی هایی می فرستادند که در بندرهایی مثل تیمز، پورتوس یا پلیموس قرار داشتند. مجرمین در آنجا می بایست طی روز در بدترین شرایط، کار طاقت فرسا می کردند و طی شب در انبار کشتی به زنجیر بسته می شدند

در قرنهای هجده و نوزده عده ای خواهان ممنوع شدن اعدامها در ملا عام شدند چرا که این اعدامهای نمایشی دیگر باعث ترس مردم نمی شدند. در مواردی که مردم اعدام فرد را غیر عادلانه می دانستند بر علیه آن دست به شورش می زدند. بخصوص زمان اعدام شورشیان، مردم آنها را از چنگ جلا در می آوردند و بخشش آنها را به زور می گرفتند و با توهین به جلا در قاضی علیه حکم اعدام شعار میدادند. چنین وقایعی که در آن مردم دور چوبه دار جمع می شدند و صدای متهم را که چیزی دیگر برای از دست دادن نداشت می شنیدند که علیه قاضی و دولت و قانون و مذهب شعار می دهد، باعث شد که سنت اعدامهای نمایشی در ملا عام زیر سوال برود. این مراسمها که برای ترساندن مردم از شاه و قوانین برپا می شد، تبدیل شده بودند به صحنه هایی که در آن مقامات مسخره می شدند و متهمین تبدیل می شدند به قهرمانان. در قرن هجده این نوع محکومیتها دیگر بوسیله طبقات پائین جامعه حمایت نمی شدند. اعدام در ملا عام ممکن بود موجب شورش مردم شود

این خطر وجود داشت که نمایش های جهنمی اعدام به همراه شکنجه که برای ارباب مردم صورت می گرفتند مورد غضب مردم قرار گیرند. در روزهای نمایش مردم به سر کار نمی رفتند و نیروهای دولتی و انتظامی مورد توهین و تمسخر قرار می گرفتند. مردم به سربازان و نگهبانان و جلا در سنگ پرت می کردند. مردم با نیروهای نظامی وارد درگیری می شدند و سعی می کردند که یا متهم را آزاد کنند و یا او را بکشند تا زجر نکشد. مردم، متحد متهم می شدند و نیروهای دولتی و انتظامی سعی می کردند که این اتحاد را از بین ببرند. در اواخر قرن هفدهم در یکی از این نمایشها متهم به مرگ با جلا در دست به یخه شده و نمایش شکل معکوس پیدا می کند. مردم شورش می کنند و متهم را نجات داده و به دنبال جلا در فراری می دوند

طی پروسه ای زندان جای شکنجه و اعدام در ملا عام را گرفت. مولفه های زیادی در این جایگزینی نقش بازی کردند. یکی از این مولفه ها این بود که در برخی از این اعدامهای نمایشی متهم تبدیل می شد به قهرمان. چرا که خواندن جرمهای او تبلیغی برای او بود. مثلا جرم متهم این بود که بر علیه قانون، ثروتمندان، قدرتمندان و مالیات بگیران ایستاده است و یا مالیات نپرداخته است. بنابراین بعنوان یک مبارز معرفی می شد. اگر مردم نمی توانستند او را از شکنجه و مرگ نجات دهند، خاطره او را پس از مرگ حفظ می کردند و برای او مقبره ای می ساختند

تا ۱۸۲۰ در انگلستان "خائنین" را چهار شقه می کردند، ولی بعد از آن دولت دیگر جرات چنین کاری را نداشت. هرچند هنوز شلاق زدن در ملا عام در مورد بعضی از متهمان صورت می گرفت. نویسندگان و روشنفکران علیه اعدام در ملا عام می نوشتند. در نیمه دوم قرن هیجدهم اعتراض علیه اعدام در ملا عام زیاد شد. از اینرو فیلسوفان، تئوریسینهای حقوق، وکلا و نمایندگان مجلس و قانون نویسان مخالف اعدام در ملا عام شدند. دیگر اعدام در ملا عام قابل تحمل نبود. نوع دیگری از تنبیه و محکومیت مورد نیاز بود. در پایان قرن هجدهم در قوانین جزایی رفرم صورت گرفت. اعدام در ملا عام در انگلیس در سال ۱۸۳۴ ممنوع شد و در فرانسه در سال ۱۸۳۲. از آن به بعد کسانی را که به جان شاه سو قصد کرده بودند در ملا عام شکنجه و اعدام نمی کردند. زندان، سلول انفرادی، بردگی، کار با اعمال شاقه، ممنوعیت ورود به منطقه و تبعید بعنوان اشکال جدید محکومیت مورد استفاده قرار گرفتند. نوع جدید مجازات و محکومیت بر این نظر استوار بود که متهم را باید بدون ایجاد درد کشت. باید زندانی را از همه حقوق محروم کرد. در سیستم جزائی جدید در اروپا روح متهم مورد قضاوت قرار گرفت. قبل از سالهای ۱۷۸۰ تا ۱۸۲۰ که سالهای رفرم در اروپا بودند،

زندان و بازداشت جزو سیستم جزائی نبودند. بخاطر اعتراضات زیاد در قرن ۱۹ به جز در مورد قاتل، زندان جای اعدام را گرفت

بدن بعنوان هدف مجازات یعنی شکنجه کردن، قطع کردن اعضا بدن، تکه تکه کردن و مرده و یا زنده به نمایش عمومی گذاشتن بدن متخلف از اروپا رخت بربست. خیلی از جرمها که مربوط به حکومت مذهب بود، مثل علیه مذهب و خدا حرف زدن، خاصیت جرم یودنشان را از دست دادند. دوران تازه ای شروع شده بود و سیستم جزائی جدیدی لازم بود

### سیستم تواب سازی در اروپا

در این روند تغییر سیستم زندان و کلا مجازات است که سیستم تواب سازی در اروپا مطرح می شود. بدین ترتیب که سیستم جزائی، زندان را بعنوان مکان تواب سازی جایگزین روشهای تنبیهی دیگر کرد. در انگلیس قانون تواب سازی در سال ۱۷۹۹ تاکید بر این داشت که هر زندانی را باید در یک سلول در سکوت مطلق قرار داد و از او کار کشید. سیستم تواب سازی برای این مورد استفاده قرار گرفت که مجرم را تغییر دهد و او را تبدیل به فردی کند که به قوانین تمکین کند. اولین زندان تواب سازی در انگلیس در ۱۸۱۶ در میل بنک لندن درست شد. ۸۶۰ زندانی را در سلولهای انفرادی قرار دادند که در طی روز می توانستند در کنار یکدیگر کار کنند. گروههای مذهبی خواهان تبدیل زندان به مکانهای اصلاح و یا تواب کردن مجرمین بودند و نقش زیادی در تغییر سیستم و تبدیل زندان به خانه های اصلاح و یا تواب کردن زندانیان داشتند. با سیستم جدید جزائی و قانون تواب سازی زندانهای زیادی با این ایده که هر زندانی باید در یک سلول قرار بگیرد، ساخته شدند. در طی ۶ سال بین سالهای ۱۸۴۲ تا ۱۸۴۸، ۵۴ زندان جدید با هدف تواب کردن زندانیان در انگلیس ساخته شد

قاضی های مربوط به سیستم تواب سازی حق تعیین تکلیف زندانی را داشتند. هدف، تغییر زندانی بود. زندانی می بایست زیر نظر مداوم قرار می گرفت و اطلاعات مربوط به هر زندانی، روحیات و رفتارش، میزان تغییرش و نظراتش می بایست ثبت می شد. نظارت مداوم زندانیان و زندانبانان برای کنترل و تواب کردن زندانیان لازم بود. نظر بر این بود که در رابطه با پرونده زندانی، مسئول بند و رئیس زندان بهتر از دادگاه و قاضی می توانند نظر بدهند که تا چه حد تغییر کرده یعنی تواب شده است یا نه. کسانی که به زندانی نزدیکتر بودند بخاطر تحت نظر داشتن آنها، شناخت، اطلاعات و تشخیص شان از زندانی و تفاوتها و تغییراتش بهتر می توانستند نظر بدهند که زندانی می تواند آزاد شود و یا باید همچنان در زندان بماند

\*\*\*

طرفداران اصلاحات سیستم جزائی در اروپا همچنان به فشارهایشان ادامه دادند که منجر به جدا کردن جوانان از بقیه زندانیان در پایان قرن ۱۹ شد. قانون جلوگیری از جرم سال ۱۹۰۸، کار با اعمال شاقه به همراه آموزش در یک فضای اخلاقی را برای جوانان مجرم تعیین کرد که فرد می بایست طی پروسه ای تا قبل از آزادی تغییر خود را نشان دهد

اولین زندان باز در سال ۱۹۳۳ ساخته شد و همچنان در خیلی از کشورها استفاده می شود. استفاده از زندان باز به این شکل است که زندانی طی روز در بیرون از زندان کار می کند و شب به زندان بر می گردد. ساختن زندان باز بنا بر این تئوری بود که فرد را نمی توان در زندان برای زندگی در دنیای آزاد آموزش داد. قانون جزائی ۱۹۴۸ بیگاری در زندان، کار با اعمال شاقه و شلاق زدن زندانیان را ممنوع کرد

جدیدترین روش زندانی کردن فرد، روش کنترل الکترونیکی است که آمریکا از ۱۹۸۴ و کانادا از سال ۱۹۹۲ از آن استفاده می کنند. کنترل الکترونیکی به این شکل کار می کند که زندانی می تواند آزاد باشد ولی باید از محدوده ای که برایش تعیین می کنند خارج نشود. او می تواند در خانه اش و همراه خانواده اش زندگی کند و روزها به محل کارش برود. به مچ دست و یا پای "مجرم" وسیله الکترونیکی وصل می شود و با استفاده از تلفن، وسیله دیگری در خانه زندانی نصب می گردد که با کنترل آن می فهمند که زندانی در خانه است یا نه. در واقع با کنترل الکترونیکی می توانند ۲۴ ساعته زندانی را تحت نظر داشته باشند. این روش بر روی همه نوع زندانی امتحان شده، حتی آنهایی که مرتکب قتل شده اند. کشورهایی که از این تکنیک استفاده می کنند به خاطر ارزانتر بودن آن نسبت به زندان، قصد دارند هر چه بیشتر از این تکنیک استفاده کنند. در سوئد هزینه این نوع زندانی، یک سوم هزینه نگهداری او در زندان است

\*\*\*\*\*

### زندان در جمهوری اسلامی

بعد از مروری بر تاریخ زندان در اروپا به مقوله زندان در جمهوری اسلامی میپردازم. من هم مثل خیلی از ایرانیان، زندان چند قرن

پیش اروپا را تجربه کردم. این تجربه تنها در کابوسهای شبانه نبود. کابوسی به درازای تحمل شلاق در روز روشن بود. کابوسی به درازای تحمل شنیدن ضربه های شلاق بر کمر دوست بود. کابوسی بود که در آن دوستانم را برای آخرین بار می بوسیدم و در حالیکه برای اعدام می رفتند بدرقه شان می کردم. کابوسی که در آن اشک محبوس بود. کابوسی که همچنان در نگرانی برای مردم ادامه دارد. این کابوسهای روزانه در اعدام و قتل و ترور و شکنجه های خیابانی و پنهانی تکرار می شوند

با نگاهی سریع به تاریخ بشری می توان دید که با مردم در ایران طی بیست و سه سال گذشته یکباره رفتاری شد که قرنهای قبل از ۱۹ اروپا و یا حتی قرون ۱۴ و ۱۵ اروپا شاهد آن بود. مردم یکباره شاهد اعدامهای خیابانی و یا شلاق زدن در ملا عام شدند. جمهوری اسلامی برای تثبیت خود در اوایل دهه ۶۰ دست به کشتارهایی زد که مذهب قرنهای قبل در اروپا جرات انجامش را داشت. سوزاندن کتاب و کشتن انسانها بخاطر حرف و نوشته ها پشان وظیفه ای بود که این رژیم تنها با اسلامی بودنش می توانست دست به آن بزند. کشتار و زندانی کردنهایی که همچنان ادامه دارد حتی در روش اجرای حکم با آن زمان اروپا تفاوت چندانی ندارند. عکس جوانان بر دار در خیابانها سمبل عقب ماندگی رژیمی است که سالهاست از تاریخ تکامل بشر دور افتاده است و وصله ناجوری بر پیکره بشر امروزی است

اتفاقی که برای جان هوس در قرن ۱۵ در اروپا رخ داد، امروز در ایران و کشورهای اسلام زده می افتد. بد شانسی جان هوس این بود که در دوران انگیزاسیون بدنیا آمد. همان دورانی که انگیزه انسانها را بو می کشیدند و بنابر آن انسانها رامی سوزاندند. جان هوس یکی از میلیونها انسانی بود که در آن دوران، قربانی بربریت شد. او در سال ۱۳۶۹ میلادی بدنیا آمد و پروفیسور دانشگاه پراگ شد. جان هوس بر علیه معجزه حرف زد، بخاطر همین کتابهایش را در ۶ جون ۱۴۱۰ سوزاندند. در سال ۱۴۱۴ کلیسا او را متهم به این کرد که بر علیه کلیسا و خدا حرف زده و در ۶ جون سال ۱۴۱۵ او را سوزاندند و خاکسترش را به راین ریختند. همانطور که می بینید فاصله تفاوت آن تاریخ تا امروز جمهوری اسلامی را تنها نام متفاوت مجرم و شیوه مرگ او و مذهبی که این جنایت را مرتکب می شود پر می کند و بس

در مقایسه تاریخ جمهوری اسلامی با تاریخ قدیم بشر در بخشی دیگر از کره زمین مثلا اروپا، آدم احساس می کند که بنیان گذاران و دست اندرکاران این رژیم و طرفدارانش از نظر تکاملی در مقطعی از تاریخ متوقف شده اند. و آن مقطع قبل از انقلاب فرانسه و تغییراتی است که انقلاب فرانسه بر اروپا و بخش زیادی از دنیا گذاشت. مقایسه این دو تاریخ یعنی تاریخ جمهوری اسلامی با تاریخ رشد بشری در استفاده از روشهای شکنجه نشان می دهد که نزدیکی روشهای شکنجه اسلامی با روشهای شکنجه کلیسایی باعث این انطباق شده است. گذشته از شباهتهایی که در این دو تاریخ یعنی بین حکومتهای جمهوری اسلامی و حکومتهای قرون بربریت در اروپا وجود دارد شباهتهایی هم بین روند تکاملی اذهان مردمی می بینیم. هرچند در یکی یعنی در اروپا قرنهای طول کشید که مردم به ماهیت مذهب پی بردند و بر علیه حکومت آن مبارزه کردند، ولی در ایران چند سالی بیشتر از حکومت مذهب نگذشته بود که مردم از آن متنفر شدند. حالت ضد مذهبی مردم در ایران در حال حاضر بخاطر شرایط متفاوت دنیا بیشتر از دوران انقلاب فرانسه در اروپاست. ولی یک تفاوت نیز به چشم می خورد و آن این است که علیرغم اینکه در شورشهای شهری اماکن مذهبی بدست مردم به آتش کشیده شده اند، ولی هنوز اعدامهای خیابانی رژیم به ضد خود تبدیل نشده است. هنوز مردم به محله هایی که قرار است اعدام کنند حمله نمی کنند تا متهمان را نجات دهند. و این پدیده یعنی حمله به جلا و نجات متهم یکی از پدیده هایی بود که باعث شد اعدام در ملا عام در اروپا متوقف شود. هرچند در بعضی از مکانهایی که قرار بوده سنگسار صورت بگیرد در ایران هم مردم مانع از اجرای حکم شده اند. ولی این پدیده ای عمومی نیست و متاسفانه رژیم توانسته تا این حدی پیشروی کند که در خیابانها نمایش مرگ و سرکوب را به اجرا در آورد. این پیشروی را تنها مردم با پیشروی خودشان می توانند به پس نشستن رژیم تبدیل کنند. یکی از راههای عقب نشاندن رژیم از این حرکتهای قرون وسطایی، حمله به مکانهایی است که قرار است در آنها سنگسار، شکنجه و اعدام صورت گیرد. باید عملا مانع اجرای حکم شد. صحنه اعدام بی گناهان را باید تبدیل به صحنه ای کرد که در آن جلا و پاسدار و حزب الهی پا به فرار می گذارند

طبقات حاکم از هم یاد می گیرند تا حکومتشان را حفظ کنند. روشهای تواب سازی قرنهای گذشته اروپا در ایران استفاده شد. تاریخ نشان می دهد که مقوله تواب و تواب سازی ساخته رژیم ایران نبوده و نیست. در واقع این تنها ایران نبود که از این روش استفاده کرد. خیلی از کشورها از این روش استفاده کردند. بخصوص کشورهایی که انقلابی را پشت سر گذراندند، رژیمها از این روش در سرکوب بچه های انقلاب استفاده کردند. در ایران رژیم با استفاده از شکنجه، بخشی از زندانیان را تواب کرد و بعد با استفاده از این توابها به سرکوب و حبسبانه تر زندانیان و درهم شکستن شان رفت

هدف رژیم اسلامی در استفاده از شکنجه های قرون وسطی، سیستم تواب سازی و غیره، در هم شکستن توقع مردمی بود که انقلاب کرده بودند و رفاه و آزادی می خواستند. انقلاب عظیمی رخ داده بود و انتظار مردم از زندگی را بالا برده بود. برای تقابل با فرهنگ جامعه که تحت تاثیر انقلاب رشد کرده بود رژیم از فرهنگ قرون وسطی استفاده کرد. از لباس پوشیدن و زندگی شخصی مردم گرفته تا زندگی اجتماعی شان را کنترل کرد تا مردم را از سطحی که قرار داشتند عقب بنشانند

رژیم اسلامی به عنوان رژیم حاکم سیستم سرمایه داری بحران زده ای که از رژیم شاه تحویل گرفته بود، می بایستی مردمی را که

رژیم شاه از عقب راندنشان عاجز شده بود، به عقب براند. رژیم دست به سرکوبی زد که مردم را از نظر فرهنگی، سیاسی و مطالبات اقتصادی شان عقب براند. فشار روی زندانیان برای تواب کردن آنها بخشی از پروژه ای بود که کشتارهای خیابانی نیز بخشی از آن بود. فشار برای تواب کردن را نمی توان از پروژه ای که به عهده خلخالی گذاشته شد جدا کرد. پروژه تواب سازی در شکستش به کشتار ۶۷ ختم شد. و همه اینها برای این بود که رژیم بتواند با اتکا به مردمی بی توقع، با استفاده از نیروی کار ارزان، بحران اقتصادی را پشت سر بگذارد.

این همان شرایطی بود که خمینی در یک جمله خلاصه اش کرد و آن اینکه "اقتصاد مال خر است". یعنی کسی حق ندارد خواسته اقتصادی داشته باشد. کسی نمی بایست رفاه بخواد چرا که رفاه مربوط به مسائل اقتصادی می شد که مال خر بود. هرکس کار و دستمزد و خواسته هایی که موجب انقلاب شد را می خواست، ضد انقلاب بود. جنگ را شروع کردند تا هر کس که حقوق اولیه انسانی را خواست بگویند مردم دارند در جنگ کشته می شوند و چنین خواسته هایی دور کردن انقلاب از اهدافش است. این حکومت خدا بود و هر کس که بر علیه رژیم بود بر علیه خدا بود. در بطن این شرایط بود که در زندانها رژیم فشارش را زیاد کرد تا زندانیان را تواب کند.

### مصاحبه تلویزیونی

روشهای شکنجه و تواب سازی زندانیان، گذشته وحشی را به زمان حال ما پیوند می زند. نمی توان از روش های تواب سازی در اروپا و در جمهوری اسلامی حرف زد ولی از اعتراف نگفت. در اندولوژی مذهبی اعتراف مهمترین نمود تغییر و یا به زبان مذهبی توبه است. در قرن شانزده هدف مجازات در ایالات آلمان (۳۰۰ ایالت) اعتراف گرفتن از زندانیان بوسیله شکنجه بود. مثل قرنهای گذشته در اروپا، هنوز هم، رژیم ایران بوسیله شکنجه، زندانیان را مجبور می کند که در مصاحبه ها شرکت کنند و به نفی فعالیتهای سیاسی و نظراتشان بنشینند. اگر در آن زمان تلویزیون نبود و متهم می بایست در ملا عام به گناهاش اعتراف کند، جمهوری اسلامی هم از تکنولوژی مدرن یعنی تلویزیون استفاده می کند و هم از همان روش قرون وسطایی. یاد می آید که در زندان شبی ما را به زور به حسینیه اوین بردند تا یکی از نمایشهای لاجوردی را تماشا کنیم. تعدادی زندانی را که می خواستند در نیمه شب اعدام کنند به زور شکنجه به آنجا آورده بودند که قبل از اعدام ابراز پشیمانی کنند. صحنه ای وحشیانه و اعصاب خردکن بود. همه می دانستند که این آخرین لحظات زندگی آنهاست. برخی از آنها در حال توبه گریه می کردند. لاجوردی می گفت گریه آنها بخاطر پشیمانی از فعالیتهای سیاسی شان است. ولی آنها به حال خود گریه می کردند که مجبور شده بودند آرمانی را که می رفتند سر بر راهش بگذارند، قبل از اعدام بی ارزش و پوچش بنامند.

هدف این مصاحبه ها در همه کشورها و قرنهای متفاوت و ادار کردن مردم به تمکین از قدرت سیاسی و ترساندن آنها از مبارزه با رژیم حاکم است. مصاحبه کنندگان از رژیم طلب بخشش می کنند و بدینوسیله خودشان را بی اعتبار می کنند. مصاحبه کنندگان با معرفی کردن خودشان بعنوان خائن، جاسوس و مجرم، خود را از نظر سیاسی و اخلاقی بی اعتبار می کنند. مصاحبه از نظر خیلی از مصاحبه کنندگان خودکشی سیاسی است. همه مصاحبه کنندگان اعلام می کنند که خودشان خواهان مصاحبه بوده اند. این در حالی است که هیچ یک از این مصاحبه ها قبل از دستگیری صورت نگرفته است.

با نگاهی به مصاحبه های قرون گذشته در اروپا می بینیم که این اعترافات نقش مهمی در سیستم قضائی و مذهبی داشته اند، ولی اعترافات مربوط به مسائل جنسی از همه اعترافات مهمتر بوده اند. شاید بخاطر همین هم است که در زندانهای جمهوری اسلامی هم وقتی که زندانی ای را آنقدر تحت فشار قرار می دادند که حاضر به هر کاری بود، در مقابلش مصاحبه و اعتراف به هواهای نفسانی را می گذاشتند. مسئول زندان و زندانی هر دو می دانستند که تائیدی دروغین را برپا کرده اند، ولی زندانی بخاطر فرار از شکنجه و زندان، داستان سازی می کرد. مصاحبه کننده از تمایلات جنسی اش نسبت به دیگران و یا از روابط جنسی دوستانش با یکدیگر می گفت. مثل مسیحیت که بدنبال انگیزه های نفسانی بد می گشت، رژیم اسلامی هم سعی می کند زندانی را از همان هواهای نفسانی پاک کند.

\*\*\*

ضرورت زندان سیاسی در بخشی از دنیا مثل اروپا بدلائیل مختلف، دوران زندانی سیاسی به سر رسیده است. ضرورت زندان سیاسی در کشورهایی مثل ایران را باید در شرایط اقتصادی اجتماعی آن جستجو کرد. تفاوتی که بین کشوری مثل ایران برای سرمایه گذاری و کشورهای اروپایی وجود دارد ضرورت زندان سیاسی را ایجاد می کند. تولید سود برای سرمایه در اروپا هزینه ای بیش از کشوری مثل ایران دارد.

کارگر در ایران نباید حق تشکل داشته باشد، نباید حق اعتصاب داشته باشد تا حق اعتراض نداشته باشد و سرمایه بتواند سود مورد دلخواهش را داشته باشد. امروزه در سایه همین سطح از سرکوب است که حتی آن دستمزد ناچیز را هم بعداز ماه و سال کار کردن ها

نمی پردازند. در واقع زندان سیاسی و استبداد در کشوری مثل ایران اساسا و در ابتدا یک ضرورت اقتصادی است. با نگاهی به عملکرد برخی از شرکتیهای که در کشورهای دیگر جنس تولید می کنند راحت تر می شود این مسئله را درک کرد. مثلا توپ فوتبال ۱۰ دلاری در کشوری که بخاطر استبداد، کارگر ارزان دارد ۱۰ سنت تولید می شود. در حالیکه اگر همان توپ فوتبال در اروپا تولید می شد بخاطر تفاوت قیمت نیروی کار چندین برابر خرج بر می داشت

علت اینکه بخشی از نیروهای سیاسی اپوزیسیون مخالف هر نوع زندان و جرم سیاسی نیستند و ضرورت زندان سیاسی را به نوعی توجیه میکنند، اساسا به دلیل همین درک روشن آنها از ضرورت زندان و جرم سیاسی در سیستم مورد نظر آنهاست

علت اینکه سلطنت طلبان و کلا نیروهای راست از حالا بحثی در مورد آزادی سیاسی بی قید و شرط ندارند این است که می خواهند استبداد را در آینده حفظ کنند. آنها نیز در آینده به زندان سیاسی نیاز خواهند داشت چرا که میخواهند با تکیه بر نیروی کار ارزان سود کلان تولید کنند. در سیستم فکری آنها، رفاه تنها برای بخشی از جامعه امکان پذیر است که سرمایه دارد. در واقع آن بخشی که از قبل کار دیگران پولدار شده است. و برای حفظ رفاه آن بخش باید زندان سیاسی داشت که دست بقیه را کوتاه نگه دارد. آنها نیز نیاز به کنترل مردم خواهند داشت تا بتوانند کارگر را به ارزانترین قیمت استثمار کنند و مردم را در فقر نگه دارند و کسی هم صدایش در نیاید. ضرورت زندان سیاسی برای حفظ شرایطی است که در آن کار و کارگر ارزان است، کار بچه قانونی است و کارگران بیمه بیکاری و بیمه درمانی ندارند. شرایطی که در آن سلامتی محیط کار مفهومی ندارد، چرا که میزان سود را پائین می آورد

### چرا رژیمها داشتن زندانی سیاسی را پنهان می کنند؟

اینکه رژیمها داشتن زندانی سیاسی را پنهان می کنند به این علت است که نمی توانند از داشتن زندان سیاسی دفاع کنند. رژیمها منکر داشتن زندانی سیاسی هستند و زمانی که در برخورد با رقبا و مجامع بین المللی مجبور می شوند که در زندانهایشان را کمی باز کنند، زندانیان را پنهان می کنند. زندانیان را جابجا می کنند، در و دیوارهای زندانهایشان را رنگ می کنند که چهره دیگری از زندان و زندانیان نشان دهند. نمونه های زیادی از این وقایع یعنی پنهان کردن و یا چهره دروغین از زندان سیاسی نشان دادن هستند که من در اینجا تنها به سه نمونه آن اشاره می کنم

سال ۱۹۹۰ گروه حقوق بشر به سرپرستی گالین دوپول به ایران آمدند که از زندانها دیدن کنند. چند روز قبل از بازدید آنها ما را - جابجا کردند تا بتوانند اتاقمان را رنگ کنند (آنهم چه رنگ بی کیفیتی، دست به دیوار می زدیم دستمان رنگی می شد). ما از طریق ملاقات مطلع شدیم که خانواده هایمان اسامی ما را به آنها داده اند و در عرض یکی دو روز آینده بازدید صورت خواهد گرفت. زندانیان با یکدیگر بحث می کردند. بعضی ها فکر می کردند که باید با گروه حقوق بشر حرف زد و گفت که در زندان چه می گذارد. بخصوص در مورد اعدامهای سال ۱۹۸۸ معتقد بودند که باید به آنها گفت که چقدر کشتند و شکنجه کردند. عده ای هم معتقد بودند که این برخورد راست روی است و گروه حقوق بشر یک گروه بورژوائی است و صحبت با آنها درست نیست و هیچ فایده ای هم ندارد. هر کس تصمیم خودش را گرفته بود که با ورود آنها چه برخوردی خواهد کرد. بعضی ها خودشان را آماده کرده بودند که چه بگویند و بعضی ها هم قرار بود که گروه را بایکوت کنند، یعنی با آنها حرف نزنند

یکی از آن روزها وقتی از خواب بلند شدیم و رفتیم به راهروی ۲۱۶ که فلاسک چایی را بیاوریم با تعجب متوجه دیواری شدیم که در میان راهروی بزرگ ۲۱۶ کشیده شده بود. دیوار را در عرض یک شب کشیده بودند. معلوم بود که آنروز گروه حقوق بشر از زندان دیدن خواهند کرد. رژیم آن دیوار را کشیده بود تا بندهای ۳ و ۴ را که ما در آنها بودیم از بندهای ۱ و ۲ که تعداد کمی تواب در آنها بودند جدا کند. و در نتیجه گروه حقوق بشر، درهای بندهای ما را نبیند و متوجه بندهای ما نشود. گالین دوپول آن روز از زندان بازدید کرد بی آنکه بداند ما پشت دیوار بودیم. آنها با خود سگی نیاورده بودند که ما را از پشت دیوار بو بکشد! دیوارهای اوین به گروه گالین دوپول نگفتند که شاهد کشتار هزاران انسان در سالهای گذشته بخصوص در یک سال و نیم پیش از آن (تابستان سال ۶۷) بودند

در دوران جنگ جهانی دوم در یکی از زندانهای روسیه (باتیرکی) شبی زندانبانان وارد سلول شماره ۷۲ می شوند و از زندانیان - می خواهند که با کلیه وسایلشان به راهرو بیایند. در بین زندانیان شایعه می شود که می خواهند آنها را اعدام کنند. ۵۰ تا از زندانیان را به اتاق کناری هل می دهند تا به سختی جایی برای خواب پیدا کنند (سلولها پر از زندانی بوده اند و درهایشان بسته بوده است). زندانبانان بقیه زندانیان سلول ۷۲ را که ۲۵ نفر می شدند به صف کرده با خود می برند. زندانیان وارد محوطه ای می شوند که نه اتاق شکنجه بود و نه سالنی که در آن اعدام می کردند، بلکه رخت کن حمام بود. زندانیان هر ده شب یکبار می توانستند از حمام استفاده کنند. با اینکه آن شب، شب حمام زندانیان نبوده، با این حال زندانیان چیزی نمی پرسند. شرایط آنها آنقدر سخت بوده که فکر می کردند از هر شرایطی باید استفاده شان را بکنند. زندانیان لباسهای مندرس، کتیف و تیره شان را در می آورند و در قسمتی که برای ضد عفونی شدن بوسیله حرارت است، آویزان می کنند. زندانیان در رخت کن حمام در حالی منتظر می مانند که نمی دانستند معنی این کار نگهبانان چیست. آنها آنقدر لاغر بودند که نمی توانستند روی باسنشان روی زمین سخت بنشینند. از آنجایی که زمان می گذرد و در حمام برای حمام کردن باز نمی شود، فکر می کنند که در آن اتاق با گاز سمی خیلی زود کشته خواهند شد. بعضی ها حتی

بوی گاز را هم احساس کردند. تا اینکه در باز می شود و چهار آرایشگر با آینه وارد می شوند که دو تا از آنها آمریکایی بودند. بر عکس همیشه موی سر و ریش زندانیان به دقت و تمیز اصلاح می شود. زندانیانی که دوست نداشتند ریششان را بزنند، بر عکس همیشه اجازه پیدا می کنند که آنرا نزنند. در پایان وقتی آنها وارد حمام می شوند بجای صابون مایع بوگندوی همیشگی که به کف دستشان می ریختند، به هر زندانی یک ابر و یک صابون خوش عطر داده می شود. مثل همیشه در حمام بسته می شود و زندانیان خود را می شورند. زندانیان که حالا دچار خوشبینی شده بودند، سر این بحث می کردند که یک دولت دمکراتیک به جای حکومت استالین آمده است. در حمام دوباره باز می شود و زندانیان عجیب ترین صحنه ممکنه را می بینند! هر یک از زندانیان یک حوله نرم بعلاوه یک کاسه پر از سوپ که بر ابر با غذای شش روزشان بوده دریافت می کنند. زندانیان حوله ها را رها کرده و به سرعت سوپ را سر می کشند. رئیس زندانبانان دستور می دهد که یک کاسه سوپ دیگر هم به آنها بدهند و این بار هم زندانیان آنرا سریع سر می کشند. بعد از سوپ به آنها سیب زمینی می دهند. آنهم نه یخ زده، خراب یا سیاه بلکه سیب زمینی سالم و خوب. بعد از آن رئیس زندانبانان برای زندانیان سخنرانی ای می کند. می گوید: همه شما شهروندان خوب روسی هستید و بطور موقت از جامعه دور شده اید، بعضی ها برای ده سال بعضی ها برای بیست و پنج سال. تا حالا علیرغم پیشنهادات رفیق استالین، کارکنان زندان رفتار بدی با شما داشته اند. حالا همه چیز درست خواهد شد. از حالا به بعد شرایطتان مثل خانه خواهد بود. از حالا به بعد این امتیازات را خواهید داشت:

آزادی اجرای مراسم مذهبی خواهید داشت .

می توانید روی تخت خود شب و یا روز دراز بکشید .

هر وقت که بخواهید می توانید از اتاق بیرون آمده و به دستشویی بروید .

می توانید خاطر اتان را بنویسید .

البته شما حق کارهای زیر را نیز نخواهید داشت

بینی تان را با ملافه و یا پرده زندان پاک کنید .

تقاضای غذای بیشتر کنید .

وقتی بازرس به اتاق می آید، کارکنان زندان را دچار تناقض کرده، سوال و یا شکایت کنید .

بدون اجازه از روی میز سیگار بردارید .

هرکس این مقررات را رعایت نکند برای پانزده روز به سلول انفرادی فرستاده خواهد شد و بعدا به کمپهای سیبری فرستاده خواهد شد

بعد از اتمام سخنان رئیس زندان، برای زندانیان لباس می آورند. هر یک از زندانیان یک شورت ابریشمی آبی دریافت می کنند. بعد بلوز و کراوات و چکمه و کت و شلوار به آنها می دهند که بپوشند. همه این کارها همه شب طول می کشد، صبح زندانیان به سلول ۷۲ بر می گردند و در راهرو متوجه فرشی می شوند که تا جلوی دستشوی انداخته شده است. با وارد شدن به اتاق متوجه تغییر اتاق یعنی رنگ شدن آن می شوند. روی دیوارها حتی کیوترهایی که روبانهایی بر نوک داشتند نقاشی شده بوده اند. یک آینه بزرگ در اتاق می بینند. تختهای قبلی در اتاق نبودند. بجای آنها تختها با رختخوابهای تمیز و شیکی جایشان بودند. در کنار هر ۲۵ تخت یک کمد قرار داده شده بود. کتابخانه هایی روی دیوارها قرار داشتند که پر بودند از کتابهای مارکس، انگلس و کتابهای دیگر. میز وسط اتاق با رومیزی تزئین شده بود و روی آن زیر سیگاری و پاکت های باز نشده سیگار قرار داشتند. زندانیان که خوب خورده بودند و بخاطر بی خوابی شب احساس خستگی می کردند خوابیدند. بر عکس همیشه که از گرما خویشان نمی برد، بخاطر برداشتن موانع پنجره، باد خنکی وارد سلول می شد که مانع از آزار حشرات و گرما می شد. رئیس زندان در جلوی در باز ایستاده بود و مراقب بود که کسی سیگار نذرد. ظهر زندانبان وارد اتاق می شود و زندانیان را بیدار می کند که سریع جایشان را جمع کنند و لباس بپوشند. میز گردی با رومیزی سفید به اتاق می آورند که پر از مجله های متفاوت و از جمله مجله آمریکایی بوده است. در میان تعجب زندانیان صداهایی از راهرو شنیده می شود. صدای رئیس زندان می آید که از زندانبان می خواهد که در سلول ۷۲ را باز کند تا خانم به همراه منشی و مترجم و دو خانم و رئیس زندان و تعداد دیگری لباس شخصی وارد R یکی از سلولها را بازرسی کنند. خانم R که برای حقوق بشر کار می کرد می خواست با چشم خودش ببیند که کمکهای سازمان ملل چگونه در شوروی R اتاق می شوند. خانم روی یکی از صندلی های راحتی ای که روز قبل به سلول آورده شده بود می R تقسیم می شود و آزادی سیاسی چگونه است. خانم



از اینکه سلول اینقدر تمیز و بدون حشره بود خوشحال می شود R نشیند و از طریق مترجم شروع به حرف زدن می کند. خانم

در ۲۳ جون ۱۹۴۴ گروهی از طرف صلیب سرخ بعلاوه نماینده وزارت امور خارجه دانمارک و رئیس صلیب سرخ دانمارک و - نماینده صلیب سرخ جهانی در برلین به همراه کارمندان بالای نازی در برلین و پراگ، از یکی از کمپهایی که برای نگهداری از جهودها استفاده می شد، دیدن کردند. این کمپ در واقع شهر کوچکی بود به نام ترزین به زبان چکسلواکی و ترزینتاد به زبان آلمانی که در ۶۰ مایلی شمال پراگ بود و از سال ۱۹۴۱ تا ۴۵ از آن بعنوان کمپ جهودها استفاده کردند. قبل از بازدید طبق برنامه همیشگی تعدادی را برای سوزاندن به صف می کنند، مسئول انتقالی دختران زیبا را از صف بیرون می کشد و در کمپ نگه می دارد که برای بازدید در کمپ باشند. مسئولین کمپ طوری برنامه ریزی می کنند که بازدید کنندگان با رضایت از وضع کمپ، آنجا را ترک کنند و تنها چیزهایی را ببینند که باید ببینند. قبل از بازدید همه جا را چنان تمیز می کنند که همه چیز برق بزند. اعلام می شود که سلام نظامی دادن در حضور بازدید کنندگان ممنوع است. قرار بر این بوده که راهنمای گروه با دستش علامت اینکه گروه دارد می آید را و اینکه چه باید ببینند را بدهد. "اولین علامت را وقتی که ماشین وارد خیابان شد می دهم. دومین علامت به معنای این است "که آنها دارند از پله ها بالا می آیند. سومین علامت که پائین آوردن دستم است به معنای شروع موسیقی برای خوش آمد گویی است"

در یکی از خیابانها گروه "شانسی" با گروهی از دختران روبرو می شود که در حال رژه بودند. در خیابان دیگر با نان پزهایی روبرو می شوند که با دستکشهای سفیدشان در حال خالی کردن نان بودند. گروه ارکستر در حال نواختن آهنگ عزا بود و در لحظه ای که گروه به زمین فوتبال می رسد، گلی که قرار بود زده شود در مقابل تماشاچی هایی که بنابر دستور آنجا نشسته بودند، زده می شود. گروه تصادفی از مقابل سبزی فروشی رد می شوند که در حال خالی کردن سبزی تازه است و می بینند که غذای با کیفیتی در غذاخوری برای خوردن آماده است. بچه ها در حال بازی هستند. در میدان شهر گروه موزیک مارچ نظامی می نوازند. گروه در حالی شهر را ترک می کنند که تونلهای زیرزمینی را نمی بینند، بخش مربوط به انتقالی ها را نمی بینند. آنها پیرها، کورها و بیماران را که آروز اجازه بیرون آمدن از خانه را نداشتند نمی بینند. کسی که لباس قشنگی برای پوشیدن نداشت حق بیرون آمدن از خانه را در آن روز نداشت

از همه جالبتر اینکه گروه نمی دانست که قبل از آمدنشان همه خانه ها رنگ شده و خیابانها تعمیر شده بود. در عرض هشت روز میدان اصلی به یک پارک با چمن تغییر کرده بود. پارکی پر از گل و گلدان، گلهایی که از هلند آورده بودند. جایی برای گروه موسیقی هم در پارک درست کرده بودند. گروه از کمپ جهودها دیدن می کند بی آنکه هیچ یک از افراد گروه متوجه بوی سوختن جهودها بشوند. شاید در آن زمان این بو در تمام آلمان و یا اروپا به مشام می رسید و آنها به این بو عادت کرده بودند

## توجیحات مدافعان زندان

از نظر طبقات بالا و حاکمین توجیحات مختلفی برای داشتن زندان مطرح می شود

\* زندان وسیله حفظ جامعه از دسترسی مجرمین است

\* زندان میزان جرم را پایین می آورد

\* زندان برای تجدید تربیت و بازسازی مجرمین لازم است

\* زندان برای مجازات مجرم لازم است

با نگاهی سریع به واقعیت دنیا می توان به بی پایه بودن توجیحات مدافعان زندان پی برد

\* تجربه نشان داده که زندان هرگز نتوانسته جامعه را از دست متخلفین مصون نگه دارد. زندان بنابر درک دولتها از جنایت و جانی تولید و بازتولید می شود. قانون برای همه نیست. از اینرو آنهایی که واقعا برای جامعه خطرناک هستند هرگز دستگیر نمی شوند. چرا که عملیات مخرب و ضد انسانی آنها خارج از آن تعریفهایی است که برای سیستمهای جنایی تعریف شده است. بنا به تعریف اینها، سیستمی که فقر و بی عدالتی و خانه خرابی و مرگ میلیونها نفر را در خود و کارکردش دارد مجرم نیست. معترضین به آن، قربانیانش و خانه خراب شده ها و به اعتیاد و تن فروشی و دزدی کشیده شده ها مجرمند. ناراضیان و مخالفین این سیستم مجرمند

\* زندان هرگز نتوانسته میزان جرم در جامعه را پائین بیاورد. تجربه پائین تر بودن میزان قتل در کشورهایی که اعدام در آنها ممنوع شده نشان می دهد که مجازات نقشی در پائین آوردن میزان جرم ندارد. تحقیقاتی که در سال ۲۰۰۰ در آمریکا انجام شده نشان داده که در عرض ۲۰ سال گذشته میزان رشد قتل در ایالاتی که مجازات قتل اعدام است، ۴۸ تا ۱۰۱ درصد بالاتر از ایالاتی بوده است که مجازات اعدام ندارند. بالا رفتن آمار زندانیان نشان می دهد که زندان در پائین آوردن میزان جرم در جامعه ناتوان بوده است.

\* زندان هرگز نتوانسته باعث تربیت زندانی به معنای مثبت آن بشود. زندانی با خشم و تنفر بیشتر به جامعه بر می گردد. دستگیری دوباره زندانیان سابق نشان می دهد که زندان هیچ تاثیر مثبتی روی آنها نداشته است. ۵۲ درصد زندانیانی که در سال ۱۹۹۶ از زندانهای انگلیس آزاد شدند در عرض دو سال دوباره دستگیر شدند.

\* زندان همانطور که طرفداران مجازات می طلبند، شکنجه گاه مجرمین است. مجازات از نیاز به انتقام بر می خیزد. نیازی که خود احتیاج به درمان دارد. آنهایی که مدافع مجازات مجرم هستند از سیستم های حکومتی دفاع می کنند، چرا که دولتها همیشه از کسانی که به گونه ای نظم را به هم زده اند، انتقام گرفته اند. در واقع هدف از زندان بازسازی فرد نیست بلکه تنبیه اوست.

\* زندان راه حل گرانی نیز می باشد. قیمت ساختن یک زندان جدید در انگلیس برابر است با ساختن ۶۰ دبستان و یا دو تا بیمارستان بزرگ و مجهز. در انگلیس هزینه ای که برای هر زندانی در یک هفته در سال ۲۰۰۰ لازم بود، ۵۰۰ پوند بود. در حالیکه تامین یک زندگی مرفه برای مردمانی که به زندان می افتند هزینه ای به مراتب کمتر لازم دارد. سرمایه ای که در آمریکا صرف زندان می شود بیشتر از سرمایه ای است که صرف تحصیلات عالی در این کشور می شود.

\* زندان از تعداد مجرمین سابق هم نمیکاهد. تعداد زندانیان در سراسر دنیا رو به افزایش است، چون فقر و نابرابری رو به افزایش است. اگر در ایران در هر سلولی ده برابر ظرفیت آن زندانی می کنند، در آمریکا نیز جمعیت زندانها سه برابر ظرفیت آنهاست. و این آن جمعیت فقیر جامعه است. در همه کشورها زندانیان شامل همه اقشار و طبقات نمی شوند، زندان جای فقر است. در آمریکا از هر ۱۰۰ هزار نفر ۷۰۰ نفر در زندان هستند، در حالیکه در کشورهای اروپایی بطور متوسط از هر ۱۰۰ هزار نفر کمتر از ۱۰۰ نفر در زندان هستند. دلیل تفاوت این آمارها، وجود سطحی از رفاه در اکثر جوامع اروپایی است که در آمریکا وجود ندارد. در این جوامع اروپایی، انسان بیکار یا سالمند از مسکن رایگان، طب رایگان، سطحی از هزینه زندگی که بتواند تا حدی نیازهای خوراکی و پوشاک خود را تامین کند، بهره مند است. این حقوق در آمریکا، جزو آرزوهای دست نیافتنی انسان بی درآمد جامعه است. همین حقوق اند که موجب پایین بودن جرایم اجتماعی اند.

\* انگیزه های نژاد پرستانه در زندانی کردن انسانها نیز نقش دارند. دو میلیون نفر در زندانهای آمریکا به سر می برند که بیشتر از یک میلیون آنها را سیاهان آمریکایی تشکیل می دهند. از هر ۳۵ نفر سیاهان آمریکایی یک نفر در زندان است. درصد زندانیان سیاه پوست در آمریکا هفت برابر سفید پوستان است. از هر ۱۰ نفر سیاهان آمریکا ۸ نفرشان حداقل یک بار در زندان شان دستگیر می شوند. در خیلی از ایالات آمریکا زندانیان حق رای دادن ندارند. در برخی از ایالات آمریکا فرد بعد از آزادی نیز حق رای دادن ندارد.

## تاثیرات زندان بر زندانی

تاثیرات زندان تنها شامل تحمل شکنجه ها و محرومیتهای عاطفی، جنسی، فیزیکی، روحی و روانی در طی دوره زندان نیست. زندانی بعد از آزادی نیز از تاثیرات زندان رنج میبرد. تحقیقاتی که در مورد اثرات زندان شده است نشان می دهد که فرد از مشکلات روحی، جسمی و جنسی رنج می برد. تجربه سلول انفرادی از یکسو و مولفه شلوغی بندها از سوی دیگر، یعنی زندگی در اتاقهای پر جمعیت با جای خواب و نشستن کم و نداشتن جایی برای خود منجر به ناراحتی های روحی و جسمی می شوند. انسان در حالی از زندان بیرون می آید که فرد جدیدی است. فردی شاید کاملا متفاوت از گذشته اش. دنیا را طور دیگری می بیند و احساساتش نسبت به همه چیز متفاوت از گذشته اش و دیگران است.

## \* تاثیرات جسمی

محرومیت غذایی و فشارهای عصبی برای خیلیها مشکلات گوارشی تا ابد را به همراه دارد. به این مشکلات، ناراحتیها و ناتوانیهای جسمی افرادی را اضافه کنید که پاهایشان، دستان شان، شانه هایشان، کمر و پشت شان و پوست شان تحت شکنجه و محرومیت های طاقت فرسا بوده است و فیزیک شان دهها سال به نسبت سن واقعی شان از کار افتاده تر، پیرتر و ناتوان تر است. در چنین شرایطی

انسانهایی را تجسم کنید که نقشه "وطن" را با کابل بر کف پایشان حک کرده اند. و آنها با همان پاهایی که هنوز درد دارند و در کف برخی از آنها آثار مهر "وطن" هنوز عریان و برجسته است، باید برای زنده ماندن کار کنند

### \* تاثیرات روانی

خواست رژیم و وظیفه زندان این است که زخمهایی بر فرد بگذارد که او هرگز نتواند از آنها خلاص شود. با درک این مطلب متوجه می شویم که باید با هدف زندان مبارزه کرد. یکی از اهداف زندان گذاشتن رژیم در مغز زندانی است. فرد در حالی از زندان بیرون می آید که مدام ترس از دستگیری دارد شاید زندانیان سابق از بیماری های روانی متفاوتی رنج می برند ولی خیلی از آنها از افسردگی رنج می برند. به همین دلیل من در اینجا افسردگی را بطور خلاصه توضیح می دهم. افسردگی هم یک بیماری است، مثل بیماری قند و یا بیماری های دیگر. با این تفاوت که افسردگی به جای بدن، روی مغز تاثیر می گذارد و علت آن تغییر در میزان ترشح یکی از ترشحات شیمیایی مغز است. افسردگی به معنای ضعیف بودن شخص نیست. تنها به این معنی است که فرد دچار بیماری است. افسردگی یکی از بیماری هایی است که متأسفانه رو به گسترش است. گفته می شود که از هر پنج نفر یک نفر در جامعه از افسردگی رنج می برد

علائم افسردگی عبارتند از

- غمگین بودن

- احساس نا امیدی، بی ارزشی (و در بعضی موارد گناه) کردن

- کمبود انرژی

- لذت نبردن از زندگی

- از دست دادن انگیزه زندگی

- منفی بافی، مشکوک بودن. بعضی ها فکر می کنند که تحت تعقیب هستند

- تغییر وضعیت غذایی، که منجر به لاغر و یا چاق شدن فرد می شود

- فراموشی، حافظه بد، مشکل در یادآوری، ناتوانی در تمرکز، ناتوانی در تصمیم گیری

- عصبی بودن

- نگران بودن، اضطراب داشتن. عدم احساس امنیت

کابوس دیدن، شبها در زندان به سر بردن. یکی از تاثیرات زندان بعد از بیرون آمدن از آن این است که فرد آنرا دوباره در خوابها و افکارش و صحنه هایی که تداعی کننده زندان هستند، تجربه می کند. فرد ممکن است قادر باشد در روز به زندان فکر نکند ولی شب به سراغش می آید

-هیجان های دوره ای

از خود بیگانگی. خفقان سیاسی بطور کلی و زندان بطور خاص برای از خودبیگانه کردن فرد است. فرد را از خود، از فامیل، از دوست و از مردم بیگانه می کند

- به مرگ و خودکشی فکر کردن

- دست به خودکشی زدن

جمع‌گیزی، لذت نبردن از جمع. تمایل نداشتن به دیدن دوستان، فعالیت و کار و تفریح. گوشه‌گیری، انزواطلبی. کسی که دوره طولانی در زندان بوده است، به داشتن رابطه محدود با انسانها عادت کرده است. فرد با اینکه دیگر در زندان نیست، قادر به قدم برداشتن در برقرار کردن رابطه با دیگران و یا حفظ روابط فعال نیست. قادر به تحمل رابطه با افراد با خصوصیات سیاسی، اخلاقی، اجتماعی و شخصیتی متفاوت نیست. لذا کماکان در بعد اجتماعی ایزوله و در حاشیه می‌ماند. و این ادامه بخشی از همان محرومیت‌های اجتماعی است.

بی‌حسی، بی‌تفاوتی از نظر حسی. برخی از روانشناسان مثل دیوید مالان معتقدند که در شرایط فشار، انسان مکانیزم‌های دفاعی متفاوتی در مغز خود می‌آفریند که بتواند آن شرایط را تحمل کند. انسان برای بقای خود در شرایط فشار (مثل زندان)، درد و تناقض، نیاز به این سیستم دفاعی دارد تا بهتر بتواند آن شرایط را تحمل کند و در ضمن بتواند هر نوع حرکت ناخوابسته را در خود کنترل کند. این سیستم دفاعی منجر به یک نوع عادت و یا ناراحتی روحی می‌شود. عادت حس نکردن و عدم بروز احساسات. این مکانیزم دفاعی در فرد می‌ماند و پس از آزادی همچنان در فرد عمل می‌کند. آنهاییکه به این مکانیزم در زندان آگاهی دارند، در بیرون از زندان راحتتر می‌توانند از دستش راحت شوند. آنهایی که در زندان ناخودآگاه در این مکانیزم فرو رفتند، در بیرون از زندان قادر به رهایی از آن نیستند. مگر به کمک روانپزشک و در دوره طولانی تری. یکی از عملکردهای این مکانیزم دفاعی، بروز ندادن احساسات است. بی‌تفاوتی‌ای که تنها تظاهر است و فرد را از درون می‌خورد. فرد به طور ناخودآگاه یاد می‌گیرد که احساساتش را بروز ندهد. چرا که سالها زیر شکنجه نمی‌بایست گریه کند. نمی‌بایست ضعف نشان دهد. دوستانش را برای اعدام از بغلش می‌ربایند و او باید حتی اخمی هم نشان ندهد. چرا که دوستانش ایستاده می‌میرند و خودش نیز باید ایستاده بنگردد. عدم بروز احساسات و یا جلوی احساس کردن را گرفتن یکی از مشکلات زندانیان سابق است. این عادات به فرد ضربه روحی می‌زنند. چرا که فردی که احساساتش را بروز نمی‌دهد دچار خشم، گوشه‌گیری، به موضع دفاعی افتادن و بالاخره افسردگی می‌شود. در خیلی مواقع فرد به این روحیات مضر واقف است ولی قادر نیست از شر آنها خلاص شود. چرا که این احساسات آنقدر قوی هستند که فرد نمی‌تواند آنها را کنترل کند. فرد به خود می‌گوید که در مقابل برخوردی که ناراحتش می‌کند دفعه دیگر حرف خواهد زد و احساساتش را بروز خواهد داد، که روی هم جمع نشود و موجب قطع رابطه و یا ایجاد نفرت نسبت به آن فرد نشود. ولی وقتی حادثه رخ می‌دهد، وی نگاه می‌کند و خود را از صحنه بیرون می‌کشد. سکوت تنها یک عکس‌العمل است. درون فرد همچون آتش فشان می‌جوشد ولی عادتی که سالها در فرد عمل کرده مانع از بروز هر نوع عکس‌العملی می‌شود. آن مکانیزم دفاعی که زمانی در فرد بوجود آمده تا شرایط غیر عادی را تحمل کند، در بیرون از زندان حاضر نیست دست از سر فرد بردارد. فرد در این عدم نشان دادن احساساتش در پروسه‌ای دچار ناراحتی روانی می‌شود. ممکن است دچار ناراحتی روانی عریان هم نشود ولی رفتارهای غیر عادی از خود نشان دهد. مثلاً یکباره از کوره در می‌رود و همه چیز را به هم می‌ریزد. ممکن است فرد بی‌هیچ حرف و عکس‌العملی یکباره خود را از رابطه و یا محیط کنار بکشد. این زمانی است که فرد برای مدتی تحمل کرده است و دیگر قادر به تحمل بیشتر از آن نیست. از یک طرف قادر به تغییر شرایطش نیست و از طرف دیگر می‌داند که بروز ندادن احساساتش و تحمل کردنش اشتباه است. به همین دلیل عصیان‌ش را یکباره با به زیر همه چیز زدن نشان می‌دهد.

بعضی‌ها دوره‌ای دچار برخی از این مشکلات می‌شوند و بعضی‌ها بطور مداوم از برخی از این مشکلات رنج می‌برند. افسردگی همچون مانعی در مقابل توانایی‌های فیزیکی و فکری فرد عمل می‌کند و نمی‌گذارد که فرد با تمامیت خود زندگی و فعالیت کند. بعضی‌ها در دوره‌ای که دچار افسردگی می‌شوند کاملاً ناتوان می‌شوند. برخی می‌توانند تا سطحی زندگی‌شان را پیش ببرند، مثلاً سرکار می‌روند و مسئولیتی را که به دوش دارند انجام می‌دهند ولی در واقع خود را می‌کشند. کسانی که دچار افسردگی اند از سر درد و یا دردهای جسمی دیگر رنج می‌برند. بعضی‌ها مشکلات گوارشی پیدا می‌کنند و برخی قادر به برقراری رابطه جنسی نیستند. افسردگی سطوح متفاوت خفیف، متوسط و حاد دارد. متأسفانه بعضی‌ها در بین این سطوح در نواساند.

افسردگی قابل درمان است. بهترین روش درمان افسردگی دیدن روانپزشک است. ولی متأسفانه به خاطر گران بودن این نوع درمان در همه دنیا در حال حاضر از قرصهای ضد افسردگی استفاده می‌شود. این قرصها خود عوارض دارند. متأسفانه در فرهنگ عامیانه ایرانی نیز رفتن پیش روانپزشک خوب نیست و به معنای دیوانه بودن است. این فرهنگ عقب مانده متأسفانه خود باعث می‌شود که کسانی که از ناراحتی روحی رنج می‌برند پیش روانپزشک نروند. این فرهنگ باعث می‌شود که فردی که از افسردگی رنج می‌برد تظاهر به این بکند که مشکلی ندارد. اطرافیان هم ممکن است رفتار غیر عادی فرد را به پای شخصیت او بگذارند. این که فرد همیشه ترجیح می‌دهد تنها باشد و یا از گردش لذت نمی‌برد را پای شخصیت او می‌گذارند، نه پای ناراحتی روحی او. هرچه باشد افسردگی شباهت زیادی با فرهنگ تعزیه ایرانی هم دارد. منظورم همان فرهنگی است که شادی در آن گناه است و ماتم گرفتن عادی است. شاید بخاطر همین هم خیلی از خانواده‌ها افسردگی را بیماری نمی‌بینند که بخواهند برایش به دنبال دکتر (روانپزشک) بگردند.

کاری که روانپزشک می‌کند کمک به فرد برای شناختن خود و اینکه چطور می‌تواند به خود کمک کند است. و این تنها بوسیله بیان آنچه که بر فرد گذشته و احساساتش ممکن است.

زمان، فعالیت و ورزش به تخفیف و درمان افسردگی کمک می کنند. بخصوص فعالیت و ورزش در تخفیف افسردگی نقش زیادی می endorphins تو اند بازی کنند. علت اینکه ورزش (حداقل برای ۲۰ دقیقه) از جمله پیاده روی خوب است این است که باعث تولید در بدن می شود، که نقش مسکن را برای سیستم مرکزی اعصاب در بدن بازی می کند. فعالیتهای اجتماعی در پائین آوردن افسردگی کمک کننده هستند. همانطور که تنهایی به افسردگی دامن می زند، قاطی شدن با دیگران به پائین آمدن آن کمک می کند. حرف زدن در مورد مشکلات، نگرانی ها و ناراحتی ها با اطرافیان کمک کننده است. برنامه ریزی کردن برای زندگی و هدف گذاشتن برای خود به پائین آمدن افسردگی کمک می کنند.

### \* تاثیرات سرکوب و تحقیر مداوم

تحقیر هر روزه در زندان فرد را در خود فرو می برد. آثار و علایم سرکوب و تحقیر هر روزه در سالهای زندان را می توان در زندگی بعد از زندان اگر نه همه، ولی اکثر زندانیان سابق مشاهده کرد. ظاهر قضیه شاید این طور بروز کند که فرد مطیع تر و فرمانبردارتر شده است. و یا اینکه فرد از اظهار نظر می ترسد و یا توقعش از زندگی پائین است، از ابتکار، تغییر و از خلاقیت نشان دادن می ترسد و یا دچار نگرانی می شود. و بطور کلی از مخالفت کردن و مخالف و رقیب می ترسد. همه این اشکال ظاهر قضیه هستند. مسئله این است که سرکوب و تحقیر از دشمنان اعتماد بنفس هستند. خیلی از کسانی که برای طولانی مدت با برخوردهای تحقیر آمیز بمباران می شوند اعتماد بنفسشان را از دست می دهند.

### \* نداشتن سکس و محرومیت جنسی

برای کسی که دوره های رشد و گسترش این نیاز را در محرومیت و زندان بوده، ممکن است به ناتوانیهای جنسی، کم علاقهگی به سکس، کم تجربگی در برآورده کردن این نیازش و..... بیانجامد. زندانی سابق در اینمورد شاید به پرندهای میماند که دوره بال گرفتن و شروع پروازش در قفس بوده، آنرا تجربه نکرده. لذا بعدها، خارج از قفس نیز ناتوان از پرواز است. برای زندانیان سیاسی ایران که نسلی بود که تازه به میدان زندگی پا گذاشته بود و هنوز در دوره سنین اوایل جوانی اش به سر میبرد، این مشکل دامنگیر انسانهای زیادی شده است.

مثل هدف سرکوب مردمی که تازه انقلاب کرده اند، هدف زندان نیز شکستن آن بخش از شخصیت فرد است که خواهان مبارزه است. اگر زندان تاثیر نداشت، از آن استفاده نمی شد. در واقعیت هم می بینیم که از آن هزاران انسانی که دستگیر شدند و امروزه در ایران و خارج از کشور هستند تعداد کمی توانسته اند با اولین تاثیر زندان که دست کشیدن از مبارزه است، در خود مبارزه کنند و به مبارزه خود ادامه دهند. در واقع برای خیلی ها همانطور که رژیم می خواست، زندان مکانی می شود که در آن فعالیتهای سیاسی فرد قطع می شود و ممکن است هرگز دوباره ترمیم نشود. تنفر از سیاست به معنی تنفر از اعتراض، نتیجه طبیعی تاثیر زندان است که اگر زندانیان سابق آنرا درک کنند، متوجه می شوند که اتفاقا با مبارزه با رژیمی که آنها را زخمی کرده است می توانند از شر تاثیرات زندان نیز آزاد شوند. با آزاد شدن از شر رژیم می توان از تاثیرات آن نیز آزاد شد.

بدلایی که در بالا توضیح دادم زندانی سابق از شروع دوباره یک زندگی فعال ناتوان است. فضای زندان کماکان بر زندگی شان حاکم است. به همین دلیل می شود گفت که گذشته آنها امروزشان را تسخیر کرده است، فضای زندگی شان را پر کرده است. باید امروز را از گذشته رها کرد. اشکالی ندارد اگر گذشته مان را هم حمل کنیم به شرطی که در آن زندگی نکنیم. شاید بازسازی و از سرگیری زندگی ای هدفمند، سخت تر از مبارزه با تاثیرات زندان باشد. و شاید این دو از هم جدا نباشند! شاید درگیر شدن در مبارزه برای دنیایی که در شان انسان است بهترین راه درمان زخمهایی باشد که از زندان در ما مانده است.

باید خاطر نشان سازم که منظور من این نیست که همه زندانیان سابق از بخشی یا همه مشکلات بالا رنج می برند. در هر شرایطی استثنا وجود دارد. ولی می توان گفت که اکثر زندانیان سابق حتی اگر خودشان هم متوجه نباشند دچار بخشی از مشکلات بالا هستند. شاید بهتر است گفته شود که آنها در زندان دچار افسردگی شدند و در بیرون از زندان نیز آنها با خود حمل می کنند. بعلاوه اینکه خیلی از کسانی هم که به زندان نیافتاده اند از افسردگی رنج می برند. متأسفانه وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دنیا طوری است که به بیشتر مردم فشار می آید و آنها را افسرده می کند. بخصوص وضعیت کشورهای مثل ایران که در آنها درصد ناراحتی های روحی بالاتر است.

مشکل بزرگ دیگری که زندانی سابق با خود حمل میکند، نداشتن حمایت است. در جامعه امروز ایران، مردمانی که از زندان عبور

نکرده اند، اداره زندگی آنقدر برایشان سخت است که بعضی ها دست به خودکشی میزنند. به مشکلاتی که مردم جامعه دارند، کوهی از مشکلات جسمی و جنسی و روحی و روانی و اجتماعی زندانی سابق را اضافه کنید تا متوجه شوید برای حملش چه نیروی عظیمی لازم است. و این نیروی عظیم را زندانی سابق ندارد. جامعه هم نسبت به این موضوع بی اطلاع است. نه صحبت از زندان و آثارش آزاد است، نه موسسه و نهادی هست که دنبال مسئله را بگیرد. خود زندانیان سابق هم علیرغم از سرگذراندن زندان، الزاما توانایی تحلیل و بررسی مسائل و مشکلاتشان را ندارند. لذا وقتی جامعه نسبت به نیاز این اعضایش ناآگاه است، در نتیجه در یاری رساندن به آنها خود را بی وظیفه می داند.

این مشکلات برای کسانی که در زندان علیرغم آرزوهایشان کوتاه آمدند چند برابر است. فردی که مثلا زیر شکنجه مصاحبه را پذیرفته و یا پس از سالها بدون حکم در زندان ماندن نوشتن انزجار را می پذیرد که آزاد شود، در بیرون از زندان دچار احساس گناه می شود. احساس گناه منجر به افسردگی در فرد می شود. احساس گناه در انسان می ماند و همچون خوره انسان را از درون می خورد. صدمات احساس گناه ممکن است آنقدر زیاد باشد که فرد را به خودکشی بکشاند. بخش اعظم این بخش از انسانها، زخمهای روحی شان را با خود به خاک خواهند برد. آنها به حمایت بشر آذرخواه و انساندوست نیاز دارند. شاید درمان آنها در توان هیچ روان پزشک و روانشناسی نباشد! در توان هیچ خانواده به تنهایی نباشد، در توان هیچ نهاد و موسسه ای به تنهایی نباشد، این کار وظیفه کل جامعه است.

فشارهایی را که برشمرده کنار هم بگذارید، محرومیت زندگی مردم جامعه و فشار هر روزه بر زندگی را هم به آن اضافه کنید تا به دلایل خودکشی بعضی از زندانیان سابق پی ببرید. برخی از زندانیانی که در دوران حبس دچار ناراحتی روحی شدند، پس از آزادی دست به خودکشی زدند. یافتن آمار زندانیان سابق که دست به خودکشی زدند احتیاج به یک کار تحقیقی دارد.

مشکلاتی که در بالا شمرده گوشه کمی از مشکلاتی است که زندانیان سابق دارند. ارائه یک تصویر همه جانبه از مشکلات آنها کاری اساسی و خارج از حوصله این مقاله است. ولی امیدوارم با همین تصویر خلاصه از وضعیت زندانیان سابق که تعدادشان خیلی زیاد است توانسته باشم تا حدی چشمان نزدیکان و آشنایانشان را و کلا جامعه را به روی آنها باز کنم. با همه مشکلاتی که خود جامعه دارد باید این را درک کند که این انسانها، در نبرد با جانی ترین رژیم دنیای معاصر برای مدتی اسیر شدند و حال به آغوش جامعه برگشته اند. و به حمایت آن نیاز دارند. تنها یک حمایت اجتماعی می تواند زمینه های یک بهبود اساسی را فراهم آورد.

## جامعه بدون زندان

هزاران انسان در حال حاضر دارند آزادانه در خیابانها قدم می زنند و زندگی عادی ای دارند که در آینده مرتکب جرم خواهند شد. این انسانها که امروز آزادند، بخاطر ارتکاب جرم، در آینده در زندان خواهند بود. چه چیزی آنها را بعد از ارتکاب جرم خطرناکتر از الانشان می کند؟ می شود گفت از آنجایی که فرد بخاطر ارتکاب یک عمل تغییر آنچنانی نمی کند، پس می تواند بعد از ارتکاب جرم هم در جامعه بماند و زندانی نشود. از بین بردن مجرم و یا از سر راه برداشتن مجرم با زندانی کردنش مشکلی را از جامعه کم نمی کند. باید زمینه های اجتماعی ای را که مجرم ساز هستند از بین برد. فقر مالی اولین و مهمترین علت "خلاف کاری" در جامعه است.

آزادی پایه ای ترین حق هر انسانی است و کسی حق ندارد بخاطر دفاع از مالکیت خصوصی، مذهب و یا رژیم حاکم آنها از انسان سلب کند. دستگیری مردم، فعالیت جنائی ای است که دولتها مرتکب می شوند. کسی که بطور واقعی برای جامعه خطر دارد، بیمار است و احتیاج به درمان روانی دارد. با قرار دادن چنان انسانی در زندان، ناراحتی روحی وی عمیق تر می شود. واقعیت نشان می دهد که هیچ نیازی به زندان نیست. علت اینکه همچنان از زندان استفاده می شود این است که جامعه انسانی اسیر نظامی است که هدفش نه تامین رفاه و آسایش، بلکه تامین سود برای سرمایه داران است. زندانی کردن یکی از اشکال سیستماتیک نقض حقوق بشر توسط دولتهاست. اختناق سیاسی، فقر اقتصادی، بی حقوقی اجتماعی خود را در زندان و ترور مخالفین نشان می دهد.

در قرن نوزده جوامعی بنام شکرز بودند که شیوه تولید و مصرفشان به شکل سوسیالیستی بوده است. در این جوامع هر کس که دوست داشته کار می کرده یعنی کار اجباری نبوده و هر کس به اندازه نیازش از امکانات جامعه استفاده می کرده. این جوامع بوسیله مردمی شکل گرفتند که یا از دست کلیسا فرار می کردند و یا فقیر بودند و از استثمار خسته شده بودند و تصمیم می گیرند که به شکل اشتراکی با هم زندگی و کار کنند. در تاریخی که انگلستان در مورد آنها می نویسد و گزارشاتی را که در مورد آنها بدستش رسیده ثبت می کند، زمانی است که مدت کوتاهی از ظهور این جوامع گذشته است. و آن سال ۱۸۴۴ است که در آمریکا ده تا جامعه بزرگ از آنها بودند، برخی ۳۰۰ و برخی ۸۰۰ عضو داشته اند. از وضع زندگی آنها فقط اینرا بگویم که انبارهایشان همیشه پر بوده و یکی از کسانی که از این جوامع دیدن کرده برای انگلستان نوشته است که نمی فهمم چرا اینها کار می کنند چون برای سالها وسایل زندگی شان تامین است. در این جوامع هیچ فقری وجود نداشته. هیچ پلیس و ژاندارمی، هیچ قاضی و وکیلی و یا سربازی در این جوامع نبوده.

هیچ زندان و یا مرکزهای تواب سازی که در آن زمان اروپا مد بود، در این جوامع وجود نداشته است.

آوردن مثال شکرزها برای این بود که بگویم جامعه ای می تواند بدون زندان باشد به شرطی که مثل شکرزها در آن طبقاتی وجود نداشته باشند. ضرورت زندان در حفظ نظام طبقاتی است. همانطور که جامعه بدون زندان در جوامع اشتراکی و مرفه شکرزها در قرن نوزدهم اتفاق افتاد، می تواند در هر جامعه دیگری نیز اتفاق بیفتد. جوامع می توانند طوری سازماندهی شوند که مردم در صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی کنند و نیازی به زندان نداشته باشند. یکی از بازدید کنندگان شکرزها به انگلس نوشت: دولت هر یک از این جوامع شامل یک وزیر زن و یک وزیر مرد است که هر یک معاونی دارند. این چهار وزیر بالاترین قدرت را در جامعه دارند. تصمیماتی مثل خرید و فروش زمین توسط تمام جامعه تعیین می شود. قانون آنها این است که کسی حق دستور دادن به دیگری را ندارد و قانع کردن تنها روشی است که استفاده می کنند. آنها هر سال ثروتمندتر می شوند. در قرن نوزدهم جوامع اشتراکی دیگری نیز مثل شکرزها نظم جدیدی را برگزیدند. آنها هم مردمی بودند که نمی خواستند نقش برده را برای چند تا ثروتمندی که توسط کار مردم تغذیه می کردند، بازی کنند. تنها با چنان نظم های متفاوتی که برابری همه را در جامعه تضمین کند، زندانها ناپدید خواهند شد.

در حال حاضر در آمریکای لاتین تلاشهایی برای ساختن جوامعی با اقتصاد غیر سرمایه داری و به شکل اقتصاد اشتراکی وجود بیست سال است که تلاش می کنند روش (COLACOT) دارند. برای مثال کنفدراسیون اشتراکی و سازمان کارگران آمریکای لاتین اقتصاد سیاسی ای را پیدا کنند که متضاد با اقتصاد سرمایه داری باشد. جدیدترین روشی که در سال ۱۹۹۸ ارائه داده اند عبارت است از حزب کارگر برزیل ۳ سال است که در ریو *The Solidarity Economy, an Alternative to Neoliberalism* از که ایالتی در جنوب برزیل است قدرت گرفته است و روش اقتصادی سیاسی متفاوتی از بقیه برزیل *Rio Grand Do Sul* گراند را اختیار کرده که سرمایه گذاری خصوصی در آنجا (Participatory Budget) انتخاب کرده است. اقتصاد و یا بودجه شراکتی ممنوع است. نتیجه تغییرات مادی آن عبارتند از: - میزان مرگ نوزادان در این ایالت ۱۵ در هزار است. در حالیکه در بقیه برزیل ۳۷ در هزار است.

متوسط عمر زن و مرد در این ایالت ۵ سال بیشتر از بقیه برزیل است -

بی سوادی ۷ درصد است. در حالیکه در بقیه برزیل ۱۵ درصد است. در ریو گراند تصمیمات توسط وزرای اقتصاد گرفته نمی - شوند بلکه توسط ۴۹۷ شورای شهرداری که در ایالت پخش هستند گرفته می شود

با وجود تلاش لحظه به لحظه سرمایه داران برای حفظ شرایط ناعادلانه کار و زندگی اجتماعی، تلاش مردم نیز برای تغییر این شرایط زیاد است. در حال حاضر در حدود ۶۰ هزار کمپانی در اروپا وجود دارند که حدود ۱۰۸ میلیون کارگر در آنها کار می کنند و توسط کارگران کنترل می شوند. یعنی در آمد حاصل از کار این کارگران به جیب خودشان می ریزد و به جیب یک و یا چند در ایتالیا از جمله کمپانی هایی هستند که (Legacoop) در اسپانیا و لگا کوپ (Mondragon) سرمایه دار نمی ریزد. موندراگون توسط خود کارگران کنترل می شوند. موندراگون در باسک اسپانیا شامل ۱۷۰ شرکت است که برای حدود ۴۰ هزار نفر کار ایجاد کرده است. روش تصمیم گیری در موندراگون بر خلاف روش سرمایه داری که از بالا تعیین می شود، در مجامع عمومی و توسط همه کارکنان تعیین می شود

روشهای زندگی و کار اشتراکی تنها راه حل مسائل انسانها هستند، مسائلی که بخشا به زندان ختم می شوند و بخشا به بیماری های روحی، آدم کشی و خودکشی ختم می شوند. در جامعه ای که انسان در آن آزاد است و سرنوشت خود را تعیین می کند و همه ملزومات رشد را در اختیار دارد، جنایت رخ نخواهد داد. در جامعه ای که جنایت در آن رخ نمی دهد زندان مفهومی ندارد. در جامعه ای که مالکیت خصوصی وجود ندارد، طبقات وجود ندارند و درک انسان از "جرم" نیز متفاوت خواهد بود. در چنان جامعه ای که هر کس به اندازه ای که دوست دارد مصرف می کند، دزدی که بیشترین آمار زندانیان در دنیای امروز را تشکیل می دهد، چه معنی ای خواهد داشت؟

ممکن است گفته شود که جامعه بدون زندان خیلی خوب است، اما ممکن نیست. وضعیت برخی از کشورهایی که استاندارد زندگی در آنها بالاتر است و میزان زندان و زندانیانشان کمتر، خود بازگوی این واقعیت است که تا رفاه بالاتر باشد، نیاز به زندان هم کمتر است. زندان محصول جامعه ای است که فقر تولید و باز تولید میکند. فقر را حذف کنیم، زندان خود مردنی است. اینکه در اروپای امروزی انسانها را بخاطر نظراتشان دستگیر و اعدام نمی کنند و اینکه تعریف جرم در جوامع مختلف متفاوت است، نشان می دهد که جامعه انسانی می تواند آنقدر متمدن شود که نه تنها زندان سیاسی نداشته باشد، بلکه اصلا زندان نداشته باشد

تجربه استفاده از روش الکترونیکی برای نظارت "متخلف" نشان می دهد که هیچ ضرورتی در استفاده از زندان به شکل کلاسیک آن در همین جوامع طبقاتی هم نیست. اینکه دولتها حاضر نیستند هر چه زودتر از آن روشهای وحشیانه مجازات دست بکشند، این است که سیستم سرمایه داری حاکم نیازمند سنتهای عقب مانده است. هر کس که به حقوق فردی و اجتماعی انسانها اهمیت می دهد نمی

تواند مخالف سیستم زندان نباشد.

فرض بگیرید که مالکیت خصوصی مقدس نبود. یا اصلاً مالکیت خصوصی نبود، یعنی هر چه بود برای همه بود. فرض کنید همه انسانها تامین بودند. آیا باز هم در چنان جامعه ای زندان وجود داشت؟ مسلماً نه. چرا که زندان برای حفظ موقعیت حاکمان است و در صورتیکه انسانها حقوق برابر داشته باشند، زندان ضرورت مادی اش را از دست می دهد. چرا که رفاه و تامین افراد جامعه، ریشه پایه ای موجودیت اعتیاد و فحشا و دزدی و قتل و... را خشک می کند. در چنان جامعه ای کسی حقی از کسی سلب نمی کند که بخواهد با زور و زندان آنرا حفظ کند. در چنان جامعه ای که کسی قدرت بیشتری ندارد، کسی نمی تواند با قاچاق مواد مخدر خود را ثروتمند و مردمی را فقیر کند. در نتیجه ریشه قاچاق مواد مخدر نیز خشکانده می شود. در واقع رفاه و برابری ریشه همه "تخلفاتی" را که منجر به دستگیری می شوند خشک می کنند. با فراهم کردن شرایط زندگی ای که در آن کسی نتواند برتری خود را به دیگران حقه کند، زندان موضوعیت خود را از دست می دهد.

## زندان در آینده ایران

وجود و عدم وجود زندان در هر جامعه ای رابطه مستقیمی با سیستم سیاسی اقتصادی آن جامعه دارد. آینده ایران چگونه خواهد بود؟ آیا زندانهایی که شاه ساخت تا جمهوری اسلامی بر دیوارهایش خون بپاشد، شکنجه گاه نسل بعدی نیز خواهد بود؟ در ایران بعد از قیام مردم در سال ۵۷، اعدامها را با کشتار حاکمان قبلی شروع کردند. هویدا و برخی دیگر از وزرای سابق اولین قربانیان بودند ولی آخرین ها نبودند و پروسه اعدامها تا کنون ادامه دارد.

دیر یا زود جمهوری اسلامی سرنگون خواهد شد و این سوال در برابر همه ما قرار خواهد گرفت که با سران و مزدوران جمهوری اسلامی چه باید کرد. آسان ترین پاسخ اعدام است. آری با پاک کردن صورت مسئله می توان برای مدتی از شر مشکلات راحت شد. مسئله بعدی این خواهد بود که رژیم آتی با مخالفانش چه باید بکند؟ در واقع حد آزادی را با قلمرو آزادی را تا کجا تعریف می کنیم؟ آیا تشکل و احزاب آزاد خواهند بود؟ آیا هرکس با هر نظری آزاد خواهد بود؟ آیا در جامعه آتی زندان وجود خواهد داشت؟ برای چه؟ برای تنبیه چه کس؟ آیا در آینده هم دستگیری فقرا به بهانه جلوگیری از بهم زدن نظم و قانون صورت خواهد گرفت؟ آیا در آینده نیز عده ای با به قتل رساندن قاتلان امروزی خود قاتل خواهند شد؟ آیا در آینده نیز توجیهاتی مثل "اعدام انقلابی" و یا "زندانی کردن ضد انقلاب لازم است" تئوری های تکراری سرکوب خواهند بود؟

از همین حالا هم می توان با نگاهی به ماهیت آلترناتیوها آینده را دید. آلترناتیوهایی که خواهان حفظ جامعه طبقاتی اند نیاز به زندان و جرم سیاسی خواهند داشت. رژیم های شاهنشاهی اوین ها را ساختند و جمهوری اسلامی از آنها استفاده کرد تا رفسنجانی ها بتوانند پول روی پول بگذارند. اگر این بار هم مردم اوین ها را ویران نسازند، اگر این بار هم مردم چشم بسته به رژیمی رای دهند که بقایش در ایجاد و حفظ زندان است، نسل آینده در آنها سلاخی خواهد شد. از همین حالا که همه دارند از مرگ جمهوری اسلامی می گویند و چپ و راست برای قدرت گیری صف کشیده اند، باید خواستهایی چون جامعه ای مرفه، آزاد و برابر و بی زندان را سراسری کرد. تنها با تقویت جبهه ای که برای آزادی و برابری و رفاه مبارزه می کند، می توان آینده ای بدون زندان را برای ایران تصور کرد. بود نبود زندان در فردای ایران را انتخاب امروز مردم تعیین می کند. این تنها مردم اند که می توانند آینده ای بسازند که زندان را بتوان تنها در تصویری بر تابلوی ورودی موزه ها، کتابخانه ها و پارکهای زیبایی دید که باید بر خرابه های زندانهای امروزی ساخته شوند.

## Main References:

Alexander Solzhenitsyn, 1968, The First Circle, London: Collins Clear-Type Press.

Abrahamian, Ervand. 1999. Tortured Confessions - Prisons and Public Recantations in Modern Iran. Berkeley, Los Angeles, London: University of California Press.

Cristina Feijoo and Lucio Salas Oron, Latin American Report on the World Social forum (II): Translated by Olga Pozos, Alfred Sola and Jose Luna. Znet Espanol, March 12. 2002. www.znet vision strategy latin american report on the world forum



(II).htm

Barry, Ellen. Public interest law. an interview with Ellen Barry by Silja J. A. Talvi.  
<http://www.znet.org/>

Bauer, Michael. Et al. 1993. Long-Term Mental Sequelae of Political Imprisonment in East Germany. The Journal Of Nervous And Mental Disease, Vol. 181, No. 4. Printed in U.S.A. by Williams & Wilkins.

Foucault, Michel. 1975. Discipline And Punish. The Birth Of The Prison. England: Penguin Books.

Grassian, Stuart. M. D. Psychological Effects of Solitary Confinement. Am J Psychiatry 140: 11, November 1983.

Human Rights Watch World Report 2002, Special Issues and Campaigns Prison. <http://www.hrw.org>

Kira, Ibrahim Aref. PhD. Wraparound approach for the treatment of torture survivors. Torture. Quarterly Journal on Rehabilitation of Torture Victims and Prevention of Torture. Volume 11, Number 3. October 2001.

Klare, Hugh J. 1960. Anatomy of Prison. Great Britain: Penguin Books.

Lawrence, J. A History of Capital Punishment, 1932. In: Foucault, Michel. 1975. Discipline And Punish. The Birth Of The Prison. England: Penguin Books.

Malan, David Huntingford. Individual Psychotherapy and hte science of Psychodynamics, 1979. London: Butterworths.

Milgram, Sanley. 1974. Obedience to Authority. Great Britain: Pinter & Martin Ltd.  
 Prison Activist Resource Center. 1999, ICOPA: Conference on Penal Abolition.  
<http://www.prisonactivist.org/>

Prisoner?s Justice Day - Montreal. 1998. <http://www.Znet.org>

Reed, John L. Lyne, Maggi. Inpatient care of mentally ill people in prison: results of a year?s programme of semi structured inspections. BMJ Volume 320 15 April 2000. H M Inspectorate of Prisons, Home Office, London SW 1H 9AT.

Sim, Jeo. 1997, 'Prison health care and the lessons of history'. Incarceration Humane and Inhumane-Human Values and Health Care in British Prisons. Nuffield Trust Series No. 11, Forwarded by John Wyn Owen. Published by: Nuffield Trust 1999.

The Rockfellers. American experience the Rockefeller's special features attica prison riot.  
<http://www.Americanexperience.com>

Ward, Tony & Coles, Deborah. 1997. 'Human values and death in detention'. Incarceration Humane and Inhumane-Human Values and Health Care in British Prisons. Nuffield Trust Series No. 11, Forwarded by John Wyn Owen. Published by: Nuffield Trust 1999.